**اصول، جلسه 95: 16/1/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در بحث احکام وضعیه بودیم، خب این کلام مرحوم شیخ انصاری را در مورد این‌که احکام وضعیه از احکام تکلیفیه انتزاع شده بررسی می‌کردیم که محصّل اشکالی که می‌تواند به استقلالی بودن احکام وضعیه مطرح کرد این بود که اگر احکام وضعیه در کنارش احکام تکلیفیه نباشد، خب احکام وضعیه فایده ندارد. اگر هم باشد احکام تکلیفیه، این‌که یک حکم وضعی مستقلی شارع جعل کند، چه ثمره‌ای دارد؟ پس مشکل لغویت پیش می‌آید که مرحوم آقای صدر فرمودند که احکام وضعیه ریشه‌های عقلایی دارند و عقلا هم درست است که می‌توانند فقط احکام تکلیفیه را جعل کنند، ولی برای آسان شدن نظام قانون‌گذاری یک شیء مرکزی را به نام ملکیت، به نام زوجیت جعل می‌کنند و احکام متفرقه و مختلفه‌ای که مربوط به زوجیت و ملکیت بود همه را به این مرتبط می‌کنند. این مطلب آسان‌تر هست برای یک نظام قانونی را شکل بدهد. عرض کردم اینجا یک مقداری باید در نظام عقلا در آغاز پیدایش مفاهیم مثل زوجیت و ملکیت دقت بشود که این زوجیت و ملکیت از کجا در تفکر عقلایی شکل گرفته. منشائش، این نیازمند یک بررسی تاریخی خیلی جدی هست، شاید هم نشود به یک نتیجة قاطعی انسان بهش برسد. به هر حال یک سری نکاتی می‌تواند اثرگذار باشد برای این‌که مفاهیمی مثل زوجیت و ملکیت و امثال اینها در نظام عقلایی شکل گرفته باشد. اینها ممکن است از ارتباط تکوینی بین مالک و مملوک، ارتباط تکوینی اثر گذار باشد در شکل‌گیری این مفاهیم. بعضی از این مفاهیم ممکن است برگرفته از مشابهاتش که در نظام حیوانات وجود دارد، خب حیوانات در زندگی خودشان یک، مثلاً رئیس و مرئوسی دارند. یک زوج و زوجه‌ای دارند و بعضی از همین مفاهیم مشابه همین مفاهیم زوجیت در نظام حیوانی آنها هم وجود دارد. ممکن است از آنها سرایت کرده باشد به زندگی انسان‌ها. و خب آیة قرآن در مورد حضرت، جنگی که فرزندان حضرت آدم داشتند، جنگ هابیل و قابیل، اشاره می‌کند قابیل بعد از این‌که هابیل را می‌کشد آن وقتی متحیر می‌ماند که چه کند از کلاغ که یک کلاغ دیگری را می‌کشد و او را دفن می‌کند یاد می‌گیرد که چه کاری انجام بدهد. بعضی از چیزهای که در، بعضی از اموری که در بشریت در بدو پیدایش تحقق پیدا کرده باشد ممکن است یک نوع تقلیدی از مشابهش در زندگی حیوانات باشد. به هر حال این‌که چه شکلی این مفاهیم در ذهن انسان نخستین شکل گرفته بوده. آیا اینها از حکم وضعی، حکم تکلیفی انتزاع شده بوده ابتداءً، آنها خودش یک، آنجوری هست که باید با دقت بهش پرداخته بشود. علی ای تقدیر به نظر می‌رسد که به تدریج ولو در آغاز بشریت، ممکن است بعضی از این مفاهیم انتزاع شده باشد از یک حکم تکلیفی خاصی، ولی این کم کم مستقل بالجعل می‌شوند. به جهاتی که گاهی اوقات خود همین حکم وضعی منشاء یک سری ارتباطات تکوینی می‌شود. یک نوع علاقه و علقة تکوینی و محبتی بین مالک و مملوک، بین زوج و زوجه ایجاد می‌کند. یک نوع ارتباطی بین رئیس و مرئوس ایجاد می‌کند. و صرفاً یک حکم اعتباری نیست. تأثیر گذار هست در عالم روانی و ارتباطات تکوینی انسان‌ها و همین‌ها باعث می‌شود چه بسا خود آن زوجیت، ملکیت، ریاست و امثال اینها یک مفهوم بالاستقلال پیدا کنند، به خصوص خیلی وقت‌ها فرض کنید که مثلاً اگر ما زوجیت را از جواز مباشرت انتزاع کنیم، این جواز مباشرت ممکن است در یک جایی که مباشرت برای زوجه ضرر داشته باشد و بیمار باشد و امثال اینها، این جواز نباشد. ولی زوجیت باشد، زوجیت از جواز مباشرت بالذات نه مباشرتی که بالفعل هم جائز باشد، انتزاع می‌شود. و این‌که کجا این، یعنی رابطة بین آن حکم وضعی، این حکم وضعی و حکم تکلیفی‌هایی که در کنارش هست چون گاهی اوقات آن حکم تکلیفی‌ها در یک زمان موقتی قطع می‌شود، بعداً دوباره ممکن است ایجاد بشود و حکم تکلیفی مربوط به یک شخص دیگر باشد، حکم وضعی. اینها، این تفاوت‌هایی که بین مصبّ حکم تکلیفی و حکم وضعی و زمان فعلیت حکم تکلیفی و حکم وضعی تحقق پیدا می‌کند، اینها باعث، و این‌که گاهی اوقات حکم تکلیفی که در کنار حکم وضعی هست علی البدل است. یعنی ممکن است یک حکم تکلیفی برود یک حکم تکلیفی دیگری جایگزینش بشود. در ابتدا به یک جهت حکم تکلیفی، فرض کنید که در یک زمان که بحث مباشرت مطرح است به جهت جواز مباشرت آن حکم وضعی زوجیت بیاید، در یک زمان دیگر به جهت لزوم پرداخت نفقه بیاید و محرمیت بیاید. به هر حال تفاوت‌های زمان ممکن است آن حکم تکلیفی که، آن مصحح این حکم وضعی باشد، اینها فرق کند. همین‌ها باعث می‌شود که آن حکم وضعی خودش جنبة استقلالی پیدا کند. یعنی آرام آرام ولی در ابتدای پیدایش انسان‌ها از یک حکم تکلیفی خاص، حکم وضعی انتزاع بشود. ولی کم کم خود آن حکم تکلیفی وضعی به صورت مستقل در نظام قانونی عقلایی مطرح می‌شود و این است که ما الآن به طور طبیعی در نظام قانونگذاری چیزهایی به نام زوجیت و ملکیت را مستقل از آن احکام تکلیفیه تصور می‌کنیم، تصور عقلایی ما در مورد ملکیت و زوجیت، ریاست و سایر احکام وضعی یک تصور مستقلی هست. این تصورات ولو در، می‌خواهم عرض بکنم در ابتدای پیدایش ممکن است مستقل نباشد، ولی به تدریج این جنبة استقلال پیدا می‌کند. این مطلبی که مرحوم آقای صدر تعبیر می‌کنند که برای آسان شدن نظام قانونگذاری درست هم هست، در ادامه برای این‌که این نظام قانونگذاری نظم بهتری پیدا کند، اینها، بعضی از این مفاهیم جنبة استقلالی به خودشان پیدا می‌کنند ولو پیدایش اوّلیه‌شان ناشی از آن یک حکم تکلیفی خاصی باشد، در ادامه و بقاء این احکام وضعیه به آن کیفیتی که حادث شده می‌تواند نباشد. و بعد هم چه بسا عقلا بعد که این احکام وضعیه را به نحو استقلال ملاحظه کردند، یک احکام وضعی دیگری را هم می‌توانند جعل کنند. یعنی مشابه همین احکام تکلیفی، ممکن است بعضی از احکام وضعیه، آن احکام وضعیة عامه مثل ملکیت، زوجیت، ریاست، امثال اینها، آنها در ابتدای پیدایش انتزاع شده باشند از یک احکام تکلیفیة خاصی. ولی بعضی احکام وضعیة دیگر از همان ابتدا به عنوان یک حکم وضعی جعل شده باشد. ما نمی‌توانیم تمام احکام وضعیه را یک شکل واحد بهش بدهیم. یعنی ما دلیل نداریم که همة اینها به نحو واحد بوده باشند. ممکن است اینها متفاوت باشند. علی ای تقدیر نکته‌ای که اینجا می‌خواهم عرض بکنم این است که ابتدای پیدایش احکام وضعیه به چه شکل بوده، چندان الآن شاید برای ما مهم نباشد. ما الآن در این قرن‌ها و زمان‌های طولانی بر آن ابتدای پیدایش احکام وضعیه گذشته، این احکام وضعیه تغییر پیدا کرده از آن حالت نخستینش. حالا حالت نخستینش را بتوانیم به دست بیاوریم، نتوانیم به دست بیاوریم، چندان شاید در بحث‌های ما تأثیرگذار نباشد. آن چیزی که هست، آن این است که در نظام‌های قانونی عقلایی، یک سری احکام وضعیه‌ای وجود دارد که آن احکام وضعیه بعداً در نظام قانونگذاری شرعیه مورد استفاده قرار گرفته که ظاهرش هم این است که به همان شکلی که در نظام قانونگذاری عقلایی هست در نظام قانونگذاری شرعی هم به شکل همان قرار گرفته. بنابراین به نظر می‌رسد که این احکام وضعیه، اگر هم در ابتدای پیدایشش احکام انتزاعیه باشد و مستقل نبوده باشند، بعداً به صورت یک احکام مستقل هست و عرض کردم این اشکال لغویتش هم پاسخ مرحوم شهید صدر درست است، علاوه بر این‌که صرفاً بحث تسهیل در نظام‌های قانونگذاری نیست، یک سری تأثیرات تکوینی که در شکل‌گیری نظام داشته، فرض کنید این زوجیت را عقلا بر این، به عنوان یک مفهوم مستقل در نظر می‌گیرند برای این‌که نظام خانواده شکل بگیرد. ریاست و مرئوسیت، این تأثیر دارد در این‌که یک جامعه شکل بگیرد. یعنی آثار تکوینی دارد. صرفاً آثار به اصطلاح لزوم آثار تشریعی ندارد. در شکل‌گیری اجتماع و در تحقق خارجی اهداف قانونگذار این نظام‌های قانونی اثرگذار هست و تأثیرگذار هست، بنابراین در این‌که مثلاً یک مرئوسی از رئیس تبعیت کند همین عنوان ریاست چه بسا دخالت دارد، امثال اینها. حالا آن رئیس به خاطر توانایی‌هایی که داشته، به خاطر کارهایی که انجام می‌داده شایستگی ریاست را پیدا کرده، یا به هر جهت دیگری، به هر حال برای این‌که یک نظام اجتماعی شکل بگیرد و لابد للناس من امام برّنا و فاجر، این ریاست، این مفهوم ریاست اثرگذار هست در نظم اجتماعی. نه فقط آسان بودن نظام قانونگذاری. یعنی در امور تکوینی هم اثر دارد، به خاطر همین چیزها، فرض کنید که شخصی که مالک یک شیء می‌شود، این مالکیت یک علاقه‌ای بین مالک و مملوکش ایجاد می‌شود، باعث می‌شود از آن مملوکش حفاظت کند. همچنان که شخص از فرزندان خودش حفاظت می‌کند به خاطر علاقه‌ای که دارد از مملوکات خودش هم حفاظت می‌کند. و یک سری تأثیرات تکوینی برای این احکام وضعیه وجود دارد، اثرات روانی در شکل‌گیری این تأثیرات تکوینی دارد و همین‌ها می‌تواند باعث مستقل شدن این مفاهیم اعتباری باشد. این مفاهیم اعتباری صرفاً تأثیر در نظام قانون‌گذاری بما هو نظام قانونگذاری و امثال اینها ندارند، در نظام واقعی تکوینی خارجی هم اثر دارند و همین‌ها باعث می‌شود که خودشان مستقل بالجعل بشوند. این چکیدة عرض ما در مورد این قسم.

حالا اینجا یک بحثی مرحوم آقاضیاء مطرح فرمودند در مورد جزئیت و شرطیت و مانعیت. مرحوم آقا ضیاء، آنجوری که آقای حائری از ایشان نقل می‌کنند می‌فرمایند که شرطیت و مانعیت اینها از امر انتزاع نمی‌شد، در رتبة سابقه بر امر هستند، ولی جزئیت از امر انتزاع می‌شوند. محصّل فرمایش ایشان این هست که ما در واقع وقتی یک شیءای شرط مأمور به می‌شود، بازگشت این مطلب این هست که مأمور به محصّص و مقید به آن شیء می‌شود. و تحصیص و تقیید غیر از جزئیت است. شرطیت بازگشتش به حصّه کردن شیء هست و این حصه کردن در رتبة سابق بر امر هست و در عالم ذهن آن قانون‌گذار آن اشیاء را قبل از این‌که امری به آن تعلق بگیرد، مقید به یک قیدی می‌کند و مقید به قید کرد این تحصیص تحقق پیدا می‌کند. تحصیص بعد از امر تحقق پیدا نمی‌کند، در رتبة متقدم بر امر تحصیص تحقق پیدا می‌کند، تقیید تحقق پیدا می‌کند، اما بحث جزئیت توحید اجزاء هست. این‌که همة اجزاء مجرد این‌که هر جزئی مقید به جزءهای دیگر بشوند، این کافی نیست. باید همة اجزاء یک نوع وحدت پیدا بکند. این وحدت هم از قِبَل وحدت امر یا وحدت اراده، یا وحدت اینجور چیزها هستند. بنابراین تا امر شارع تعلق نگیرد، تا ارادة تشریعی شارع تعلق نگیرد، این اجزاء متباین واحد نمی‌شوند. این اجزاء متفرق هستند و به وسیلة امر شارع این اجزاء متحد می‌شوند و یگانه می‌شوند و یک نوع توحیدی بین اینها برقرار می‌شود. پس جزئیت از امر واحد انتزاع می‌شود. وقتی امر واحد هست آن اجزاء وحدت پیدا می‌کنند بنابراین توحید اجزاء و یکپارچه شدن اجزاء، اینها تابع امر هست ولی شرطیت و مانعیت، مانعیت هم که در واقع به معنای شرطیة العدم در واقع برمی‌گردد. و آن این هست که مقید به عدم آن شیء هست. حصه‌ای که آن با عدم مانع، مقترن به عدم مانع هست. این اقترانی که در شرطیت و مانعیت وجوداً و عدماً وجود دارد، این اقتران در مرحلة قبل از امر هست، ولی آن توحیدی که مقوم جزئیت هست، این توحید به وسیلة امر تحقق پیدا می‌کند و به این شکل.

آقای حائری می‌فرمایند که ما این فرقی که ایشان بین جزئیت و شرطیت و مانعیت را گذاشتند، ایشان جزئیت را جدا کردند از شرطیت و مانعیت، ما این فرق را نمی‌فهمیم. و حالا من اینجوری عرض بکنم که در این‌که مرحوم آقا ضیاء می‌خواهند جزئیت و شرطیت را بگویند که در قبل از امر و نحوة تصور اینها ما فرقی بینشان نمی‌توانیم احساس کنیم، فرق جزئیت باید با شرطیت و مانعیت در مرحلة امر تحقق پیدا می‌کند. نه، ما در همان مرتبة قبل از امر هم بین جزئیت و شرطیت و مانعیت فرق احساس می‌کنیم. جزئیت، اجزاء همه به اصطلاح در آن چیزی که امر می‌خواهد به آن تعلق بگیرد جنبة اصالت دارند، به خلاف شرطیت که به اصطلاح آقایان می‌گویند تقیدٌ جزءٌ و قید خارجی، این‌که ما یک چیزی، خودش مأمور به باشد یا تقید به آن داخل در مأمور باشد، اینها را فرقش را احساس می‌کنیم در همان رتبة قبل از امر. در رتبة متقدم بر امر ما دو جور تصویر داریم. تصوری که در مورد اجزاء هست، و تصوری که در مورد شرایط شیء هست. شرایط غیر از اجزاء هست. ولی ما در واقع، حالا این فرقی که ایشان تصویر کردند که با امر تحقق پیدا می‌کند. نه، قبل از امر شرطیت و جزئیت با همدیگر فرق دارد، ولی هر دوی اینها، هم شرطیت، هم جزئیت را که قبل از امر شارع تصور می‌کند و لحاظ می‌کند، این به خاطر مقدمه است برای این‌که امر را می‌خواهد به آن ببرد. و الا یک تصور بَحتی ۲۴:۱۲ که هیچگونه امری رویش نیاید، این که فایده ندارد. در واقع آن تحصیصی که مقدمه است برای این‌که امر را به محصص تعلق بدهد. اجزا را کنار هم تصور می‌کند برای این‌که امر را به این اجزایی که در کنار هم چیده شده تعلق ببخشد، اینهاست که باعث می‌شود که ما جزئیت و شرطیت را انتزاع کنیم. یعنی هم در رتبة قبل از تحقق امر ما، اوّلاً جزئیت و شرطیت در رتبة قبل از تحقق امر وجود دارند به این معنا که تصور می‌شوند و با همدیگر هم فرق دارند. ولی در رتبة قبل از امر که تصور می‌شوند برای این است که مقدمه است برای این‌که امر به این مجموعه تعلق بگیرد. امر به این مجموع من حیث المجموع. ما مجموع من حیث المجموع را قبل از امر تصور می‌کنیم، مقید بما هو مقید را هم قبل از امر تصور می‌کنیم. ولی تا امر نیامده است، جزئیت و شرطیت تحقق بالفعل پیدا نمی‌کند، آنها مقدمه است بر این‌که ما این امر را به این مجموع مرکب یا این مقید به این قید، یا مقید به این عدم مانع متعلق قرار بدهیم، امر به اینها تعلق پیدا کند. به نظر نمی‌رسد که بین، در مرحلة قبل از امر، هم در جزئیت و شرطیت آن قانونگذار مأمور به را تصور می‌کند به نحو خاصی که اجزاء در کنار هم هستند یا به نحو خاصی که مشروط و شرط تحقق پیدا می‌کند که اینها جزئیت و شرطیت هم در همان مرحله هم فرق دارد. ولی اینها همه مقدمه است، همچنان که آقای حائری هم اشاره می‌فرمایند بر این‌که امر به آنها تعلق بدهد. این‌که ما بین جزئیت و شرطیت فرق بگذاریم، تحقق جزئیت را به امر بگوییم تحقق پیدا می‌کند، ولی شرطیت را در رتبة قبل از آن بگوییم تحقق پیدا می‌کند، نه. هر دوی اینها یک نحو حضور و بروزی قبل از امر دارند و همان بعد از امر هم در رتبة امر هم آن جزئیت و شرطیتی که شارع قبل از امر لحاظ کرده، به وسیلة امر به مرحلة فعلیت می‌رسد. این فرقی که ایشان بین جزئیت از یک طرف و شرطیت و مانعیت از طرف دیگر گذاشتند به نظر قابل هضم نیست.

اما حالا بحث بعدی که اینجا هست، بحث این است که آیا، اینها همه مقدمه بود برای این‌که بین احکام تکلیفیه و احکام وضعیه آیا تفصیلی می‌شود قائل شد یا نمی‌شود قائل شد. بحث سر این هست که عمدتاً اگر احکام وضعیه خودشان مستقل به جعل باشند کأنّ روشن هست که این احکام وضعیه استصحاب درشان جاری هست. ولی احکام وضعیه‌ای که اگر مستقل به جعل نباشند بلکه انتزاع بشوند از حکم تکلیفی، اینجا ممکن است این اشکال مطرح بشود، یعنی این اشکال در کلمات قوم مطرح شده که این احکام تکلیفیه‌ای که انتزاع می‌شوند از احکام وضعیه درشان آیا استصحاب جاری می‌شود یا استصحاب جاری نمی‌شود. به خصوص حالا ما در مورد جزئیت و شرطیت و مانعیت این مطلب را قبول کردیم که جزئیت و شرطیت و مانعیت از احکام تکلیفی انتزاع می‌شود و اصلاً معقول نیست که از احکام تکلیفیه انتزاع نشود. حالا بحث این هست که آیا استصحاب جاری می‌شود یا جاری نمی‌شود. مرحوم آخوند اینجا اشاره می‌فرمایند که اینجا لازم نیست که خود آن شیء مجعول مستقل شرعی باشد. همین که منشاء انتزاعش مجعول شرعی باشد کافی هست برای این‌که آن شیءای که مجعول هست را بتوانیم ما استصحاب کنیم. استصحاب در اموری هست که شارع در تحقیقش دخالت داشته باشد ولو به اعتبار این‌که در تحقق منشاء انتزاعش شارع دخالت دارد. همین مقدار کافی هست برای این‌که بتوانیم ما استصحاب را جاری کنیم.

آقای حائری می‌فرمایند که ما یک موقعی مشکلمان سر این هست که این حکم وضعی یک امر شرعی هست، خب شما با این بیان امر شرعی بودن را گفتید که لازم نیست امر شرعی باشد. ولی بحث دیگر این است که باید استصحاب اثر داشته باشد، به فایدة عملی بینجامد. جزئیت و شرطیت خودشان ولو حکمی هستند که شارع آنها را ایجاد می‌کند. ولی نه موضوع حکم شرعی هستند و نه موضوع حکم عقلی هستند. آن که عقل انسان حکم می‌کند، فرض کنید جزئیت یک سوره برای نماز، این جزئیت سوره برای نماز این موضوع حکم عقل به لزوم امتثال نیست، شرعاً هم موضوع برای هیچ حکم شرعی نیست. آن که موضوع حکم شرعی هست، موضوع حکم عقل به لزوم امتثال هست، این نماز مع السوره است. عقل می‌گوید که وقتی شارع الصلاة مع الصورة را واجب کرده، شما باید همراه نماز که می‌خوانید آن سوره را هم اتیان بکنید. بنابراین این جزئیت سوره برای نماز، این اثر شرعی و موضوع حکم عقل هم نیست، بنابراین فایده‌ای ندارد استصحاب جزئیت. یا در جایی که مثلاً شما سوره نسبت به سوره عجز حاصل می‌شود، که می‌خواهیم بگوییم که جزئیت سوره در ظرف عجز هم هست، بنابراین نماز در این حالتی که سوره مقدور نیست، دیگر از وجوب ساقط می‌شود. این به خاطر این هست که در واقع صلاتی که واجب هست، الصلاة مع السورة است. این صلاة مع السوره، این مجموعة صلاة اگر مقدور باشد واجب هست، اگر مقدور نباشد واجب نیست. بنابراین آن که موضوع حکم عقل هست به لزوم امتثال، آن حکم تکلیفی هست نه این حکم وضعی که شما تصویر می‌کنید.

بنابراین آقای حائری می‌خواهند اینجا بفرمایند که چیزهایی مثل جزئیت و شرطیت و مانعیت، اینها استصحاب در اینجا جاری نمی‌شود.

البته این مطلب را هم من ضمیمه بکنم، به این، در مورد زوجیت و ملکیت که ما آنها را احکام وضعیة مستقل می‌دانیم، آنجا، من آن را حالا بعد در موردش صحبت می‌کنم.

حالا باید دید آیا واقعاً آن چیزی که موضوع هست برای حکم عقل به لزوم امتثال، صرفاً، البته اینجا یک بحثی را آقای حائری وارد می‌شوند، از قول آقای خویی نقل می‌کنند که مرحوم آقای خویی استصحاب جزئیت را می‌پذیرند، می‌گویند استصحاب جزئیت جاری است، ولی می‌گویند یک استصحاب حاکمی اینجا وجود دارد، آن استصحاب نماز، مثلاً همین جزئیت سوره، استصحاب آن حکم تکلیفی که منشاء انتزاع هست. ایشان می‌گویند ما در واقع دو استصحاب اینجا می‌توانیم جاری کنیم. استصحاب در منشاء انتزاع که وجوب صلاة مع السورة باشد. استصحاب در حکم وضعی که انتزاع شده از آن منشاء انتزاع که جزئیت سوره برای نماز. ولی آن استصحاب حکم تکلیفی به اعتبار این‌که در رتبة متقدم هست نسبت به این استصحاب حکم انتزاعی، حاکم هست بر این استصحاب حکم. بنابراین ما دو تا حکم، هر دو استصحاب ذاتاً جاری می‌شود، ولی به هر حال بحث حکومت پیش می‌آید و حکومت استصحاب سببی بر مسببی اقتضاء می‌کند که آن حکم تکلیفی که منشاء انتزاع این حکم وضعی باشد آن استصحاب در آن جاری باشد و این حکم تکلیفی، و در این حکم وضعی جاری نباشد.

خب آقای حائری اینجا در مورد این کلام همان مطلبی را که، همان مطلب را اشاره می‌فرمایند که در واقع اشکال مطلب این هست که ما اصلاً دو تا استصحاب نداریم استصحاب این حکم وضعی اثر ندارد. این چون موضوع اثر شرعی، یا موضوع اثر عقلی نیست. آن که موضوع اثر شرعی یا، موضوع اثر عقلی هست همان حکم تکلیفی هست، بنابراین ما نه این‌که دو جور استصحاب داریم، یک استصحاب حاکم هست بر استصحابی که این اصلاً به این شکل نباید بحث را طرح کنیم. حالا یک چیز هم، من قبل از این‌که بحث را ادامه بدهم یک نکته‌ای عرض بکنم، آن نکته این است که این حکومت استصحاب هم در صورتی صحیح هست که ما در اصل متوافقین هم قائل به حکومت بشویم. اصل سببی و مسببی که نتیجه‌اش مثل هم باشد. خب این بحث هست که آیا اصل سببی و مسببی اگر نتایجشان مثل هم باشد، باز اصل سببی بر اصل مسببی حکومت دارد یا حکومت ندارد؟ مرحوم آقای صدر، حاج آقای ما و بعضی از بزرگان دیگر قائل به این هستند که در اینجا اصل سببی بر اصل مسببی حکومت ندارد و هر دو اصل با هم جاری می‌شود و تنافی با هم ندارند. لازم نیست که فقط یکی از این دو تا اصل جاری بشود. خب روی این مبنا بحث حکومت دیگر پیش نمی‌آید، هم اصل در آن منشاء انتزاع جاری می‌شود، هم اصل در این حکم وضعی جاری می‌شود. بنابراین این بیان مرحوم آقای خویی روی مبنای خودشان که در اصل سببی و مسببی متوافق هم اصل سببی را حاکم می‌دانند بر اصل مسببی روی این مبنا می‌تواند مطرح بشود. و الا اگر ما قائل به آن نبودیم این بحث‌ها نمی‌آید.

حالا آقای حائری اینجا اشاره فرمودند که اصل سببی، اصلاً اینجا نسبت به جزئیت و شرطیت و اینها چون منشاء اثر نیست، استصحاب را ما نمی‌توانیم بگوییم جاری می‌شود. حالا ببینم واقعاً من نمی‌دانم فرض کنید که اگر ما بگوییم که این سوره جزء مأمور به هست. آیا عقل انسان نمی‌گوید وقتی سوره جزء مأمور به هست باید آن را اتیان کرد. آن موضوع لزوم امتثال را فقط قضیة این‌که الصلاة مع السورة واجبة قرار می‌دهد، یا السورة جزء للمأمور به را هم موضوع قرار می‌دهد. خیلی این مطلب برای من واضح نیست که آقای حائری می‌فرمایند که آن حکم تکلیفی موضوع حکم عقل به لزوم امتثال هست. و این جزئیت موضوع حکم به لزوم امتثال نیست و آن لزوم امتثال فقط در مورد حکم تکلیفی هست. یک مقداری محل تأمل هست که واقعاً ببینیم که عقل انسان همینجور حالا، منهای آن حکم تکلیفی که منشاء انتزاع هست. همین‌که بگوییم این جزء مأمور به هست، جزء مأمور به را هم عقل انسان می‌گوید جزء مأمور به را شما باید اتیان کنید. به نظر می‌رسد که این‌که تصور می‌شود فقط لازم نیست ما آن حکم تکلیفیه را در نظر بگیریم. این حکم وضعی هم خودش موضوع هست برای جواز حکم عقل به لزوم امتثال. حالا اینها یک مکمل‌هایی دارد که ان شاء الله فردا در موردش صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان